

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

از مولفات کاشف نکات خفی و علی خواجہ محمود علی خلف ارشد خواجہ اسرار



باب تمام رحمة غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مرحوم و مغفور

مطبع ۱۲۹۱ م افتتاحی کتب  
در سیع نظامی و ایام مطبوع















و مسید	حیوانات	جانداران	بنات	اشجار	جمادات	انحاضات	کائنات	علمین
و پلیر	جانوران		معدن		پتھری		تمام جهان	
مخلوقات	موجودات	دو جهان	کوشن	ثقلین	نفاثین	دوسرا	دینا	گیمهان
زمان	زمانه	عهد	عصر	دهر	گیتی	کون	عالم	خلق
خلایق	مخلوق	مجبول	مربوب	رب	ورا	انام	امکان	ابداع
							پیدايش	
اشترع	ایجاد	آفرینش	خلقت	جبلت	حدوث	نفس	میراث	طینت
						ذات	بکثرین	
طبیعت	غریز	گهر	نهاد	جوهر	عین	اعیان	نفوس	افس
						جسم		
روح	دم	نفس	نفس ناطقه	روان	آزواج	انفاس	جنت	فردوس
جان					جسم		بشت	
خلد	السلام	القرار	والنعیم	عدن	نعم	میدوش	جنان	عنوان
							جسم	دار فطرت
سفر	سعیر	والیور	هاویر	السافلین	جنم	جمیم	مالک	فک
دوت							دار فطرت	آسمان
سما	بهر	چرخ	گردون	یونی	افلاک	سماوات	کوکب	بخم
					جسم		ناره	

و مسید و پلیر  
 حیوانات جانوران  
 بنات اشجار  
 جمادات پتھری  
 انفاس کوشن  
 ثقلین نفاثین  
 دوسرا دینا  
 گیمهان  
 زمان زمانه  
 عهد عصر  
 دهر گیتی  
 کون عالم  
 خلق  
 خلایق مخلوق  
 مجبور مجبول  
 رب ورب  
 ورا انام  
 امکان پیدايش  
 ابداع  
 اشترع ایجاد  
 آفرینش خلقت  
 جبلت حدوث  
 نفس میراث  
 طینت  
 طبیعت غریز  
 گهر نهاد  
 جوهر عین  
 اعیان نفوس  
 افس  
 روح دم  
 نفس نفس ناطقه  
 روان آزواج  
 انفاس جنت  
 فردوس  
 جان  
 خلد السلام  
 القرار والنعیم  
 عدن نعم  
 میدوش  
 جنان  
 عنوان  
 سفر سعیر  
 الیور هاویر  
 السافلین جنم  
 جمیم مالک  
 فک  
 دوت  
 سما  
 بهر چرخ  
 گردون یونی  
 افلاک  
 سماوات  
 کوکب  
 بخم  
 ناره

قمری  
 قمری  
 قمری  
 قمری  
 قمری































































سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل

صديق	فریق	میدم	خلیل	عزیز	خل	صبا	مصبا	غملک
غملک	یک رنگ	یار	یگانه	ودود	یکرو	مالوف	عاشق	صحاب
صحب	صحاب	صحابه	احباب	احبا	اخلا	اخلاق	اصفیا	اصداقا
رفقا	ندما	تفکر	تامل	ترود	تسوش	غور	اندیشه	هم
عزم	خوش	گلش	کال	متفکر	مترو	متامل	متحیر	پراگنده
اسیم	گرشته	ششما	سرایه	آواره	نشر	فتشر	مشوش	مشتار
حیران	ظلمت	جمعیت	اتما	اطمینان	تسلی	و جمعی	دلبری	میت
صمت	شرارت	سمت	شفت	شفت	شفت	غیبت	قباحت	شقاوت
بدی	سوء	شین	رشتی	خبات	ملا	موت	شروع	تبع
غیبت	شور	سیات	تبع	شنیج	دیم	شر	فطیح	شقی

آمده ۱۲ از سر  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل  
 ۲۱  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل

از اواخر کلام  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل  
 سلسله غل با کسر  
 توشه سید عالم بمقتضای  
 در دست و باقی غل  
 لام غل کسر که  
 از سوره غل  
 صادق و سید غل  
 کدر غل غل  
 یک کدر غل



















[illegible]

جرم	عاصی	مجرم	آثم	اشیم	جریم	مذمب	عصا	فاسق
جمع	گنگار						جمع	بدکار
فاحش	فاجر	فجبار	مسی	مجره	فسقه	طاعت	عبادت	عبودیت
			جمع	جمع	جمع	بندگی		
کورنش	پرستش	اطاعت	اوجان	متابعت	تبعیت	تبع	اقبال	انقیاد
		زمان جاری						
مطیع	مستخر	مطاع	منقاد	طالع	رام	احتراد	قناب	بجانب
زمان برد						برهمن		
عفاف	حذر	ورع	تورع	تقوی	زهد	زهد	مستی	زاهد
						پیریز		
پارسا	صلح	متورع	عفیف	حابد	متعب	فراهم	اجتماع	مجمع
				عبادت کزین	جمع هونا			
مجموع	اذیت	تاؤی	منفرت	دحمت	صرا	ضر	درد	سبح
	ایدا							
آزار	گزند	صدیه	عنا	رفاهیت	استراحت	سکینت	سلو	رحمت
				آرام				
سکون	هون	طمانین	آسایش	آسودگی	آینی	غارت	نهب	یعنا
						لو		
تاراج	تاراج	منه	نهاب	نقص	خسارت	خران	زیان	خلل
				نقصان				

۲۶  
 جمع شدن ضایع  
 صیقل جان جمیع  
 مقابل احدست  
 خضر بالفتح  
 فدای مملکت شود  
 شخته گزند و خونی  
 بهین نیست در  
 خدا انجم  
 طایفه نیست  
 از تنه و جان  
 سلاطین چون  
 مست نبی

تاريخ مصر تحت الحكم الأجنبي



لے زلفیہ حسین  
غور شمسین

بالتفصيل

مکتبہ نوزین

الطائف

۱۰۰

برای فصل

المطابق

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

卷之四

2. 4. 17

زلزلہ	عین	و کس	صیر	ضرر	مضرت	غزارہ	کمی	سود
نقصان	منفعت	متنع	منافعہ	طائل	شرہ	منافع	طمع	نفع
ولع	تحریر	ہوا	ہوس	شرہ	آز	کاؤ	میل	عزبت
شہوت	اشتها	اقتضا	طوع	گرای	مطلع	طامع	حرص	فحش
وسعت	ساحت	فرجہ	فضا	وسع	فراخی	صیق	تضایق	ضغطہ
ضنگ	فراج	وسیع	منیع	عین	بسیط	بسط	مبسوط	پہن
باز	وا	مفتوح	مسدود	محبوس	مقید	قید	وثاق	بستہ
نجات	خلاصی	مخلص	مناس	یلہ	سبک	سبک	خفیف	خف
مخفف	گران	ثقل	ثقیل	اقل	ثقل	ثقلین	اثقال	اثقل
کمنہ	کمن	قدیم	پارینہ	دیرینہ	بوسیدہ	فسودہ	فرتوت	مند

[illegible]

عاشقانه و غیره بالمشق و غیره  
عاشقانه و غیره بالمشق و غیره



[illegible]

لَو	جَدِيد	تَجْدِيد	مُجَدِّد	حَادِث	طَارِئ	طَرِي	تَجْدِيد	مُتَمِّم
جَوْر	تَعْدِي	حَيْف	جَفَا	شَتْم	تَطَاوُل	بِيدَار	سَمَر	بِيدَار
ظَلَام	ظُلُوم	جَانِر	ظُلْمَة	ظُلْم	اِسْتِقَاثَة	اَلْغِيَاثَة	اِسْعَدَت	عَدَالَت
نَفَقَت	اَلْاَصَان	وَادَة	عَادِل	نَصَف	دَاوِرَة	بَخْل	مَسَاكِين	خَشْت
خَشْت	بُزْرِي	مَسْكَة	خَمِيس	مَسْك	ضَمِين	لَيْنَم	شُوم	اَبْخَل
بُزُر	تَشْبِيح	سَخَاوَت	سَخَاوَت	سَخَا	عَطَا	هَبِيه	مَوْجِبَت	جُود
دَش	سَبِيح	كَرَم	اِيْتَار	اِنْوَال	بَذَل	اِنْعَام	جَلْد	جَلْد
نَخْلَة	فَضْل	كَرِيم	جَوَاد	بَاوَال	مَنْفَعَل	عَلِيَّه	جَدَاكَانَة	مَتَّصِل
مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق	مَلُوق
اَلْجَاد	اَبْعَد	قَرَب	قَرَب	قَرَب	قَرَب	قَرَب	قَرَب	قَرَب

۱۲ از منتهی  
 ۱۳ از منتهی  
 ۱۴ از منتهی  
 ۱۵ از منتهی  
 ۱۶ از منتهی  
 ۱۷ از منتهی  
 ۱۸ از منتهی  
 ۱۹ از منتهی  
 ۲۰ از منتهی  
 ۲۱ از منتهی  
 ۲۲ از منتهی  
 ۲۳ از منتهی  
 ۲۴ از منتهی  
 ۲۵ از منتهی  
 ۲۶ از منتهی  
 ۲۷ از منتهی  
 ۲۸ از منتهی  
 ۲۹ از منتهی  
 ۳۰ از منتهی  
 ۳۱ از منتهی  
 ۳۲ از منتهی  
 ۳۳ از منتهی  
 ۳۴ از منتهی  
 ۳۵ از منتهی  
 ۳۶ از منتهی  
 ۳۷ از منتهی  
 ۳۸ از منتهی  
 ۳۹ از منتهی  
 ۴۰ از منتهی  
 ۴۱ از منتهی  
 ۴۲ از منتهی  
 ۴۳ از منتهی  
 ۴۴ از منتهی  
 ۴۵ از منتهی  
 ۴۶ از منتهی  
 ۴۷ از منتهی  
 ۴۸ از منتهی  
 ۴۹ از منتهی  
 ۵۰ از منتهی  
 ۵۱ از منتهی  
 ۵۲ از منتهی  
 ۵۳ از منتهی  
 ۵۴ از منتهی  
 ۵۵ از منتهی  
 ۵۶ از منتهی  
 ۵۷ از منتهی  
 ۵۸ از منتهی  
 ۵۹ از منتهی  
 ۶۰ از منتهی  
 ۶۱ از منتهی  
 ۶۲ از منتهی  
 ۶۳ از منتهی  
 ۶۴ از منتهی  
 ۶۵ از منتهی  
 ۶۶ از منتهی  
 ۶۷ از منتهی  
 ۶۸ از منتهی  
 ۶۹ از منتهی  
 ۷۰ از منتهی  
 ۷۱ از منتهی  
 ۷۲ از منتهی  
 ۷۳ از منتهی  
 ۷۴ از منتهی  
 ۷۵ از منتهی  
 ۷۶ از منتهی  
 ۷۷ از منتهی  
 ۷۸ از منتهی  
 ۷۹ از منتهی  
 ۸۰ از منتهی  
 ۸۱ از منتهی  
 ۸۲ از منتهی  
 ۸۳ از منتهی  
 ۸۴ از منتهی  
 ۸۵ از منتهی  
 ۸۶ از منتهی  
 ۸۷ از منتهی  
 ۸۸ از منتهی  
 ۸۹ از منتهی  
 ۹۰ از منتهی  
 ۹۱ از منتهی  
 ۹۲ از منتهی  
 ۹۳ از منتهی  
 ۹۴ از منتهی  
 ۹۵ از منتهی  
 ۹۶ از منتهی  
 ۹۷ از منتهی  
 ۹۸ از منتهی  
 ۹۹ از منتهی  
 ۱۰۰ از منتهی

بسم الله الرحمن الرحيم















[illegible]

ذہاب	جہی	قدوم	ایاب	عود	معاود	رحبت	مرحبت	بازگشت
جانا	آنا		پلٹنا					
سفر	شیخت	حلت	انتقال	ارتحال	نقشت	اتہامن	نوم	غربت
کوچ								
رجل	مسار	رجل	ظعن	سیاح	غریب	طعین	جہانگرد	ردنورد
				مسار				
راہی	روندہ	ابن	نزل	مقام	سکن	موضع	موطن	بقعہ
			جائے					
بیت	منزل	ساکن	مواقع	موطن	بقاع	اقامت	سکونت	قیام
	جمع					رہنا		
مقیم	قائم	ساکن	قاطن	سواکن	سکنہ	سکان	بشر	انسان
سہنے والا				جمع			آدمی	
ناس	مردم	آدم	کس	شخص	حیوان	دآبہ	بہیمہ	نعمت
					چارپایہ			
دواب	بہائم	انعام	مویشی	راعی	شبان	گلہ بان	چوپان	رسمہ
				چرواہا				منہ
گلہ	فیل	پیل	اسپ	فس	سمند	توسن	شبیز	اشہب
	باہمی		گھوڑا					
اشقر	گلگون	نوند	کیت	جنیت	دیوزاد	خستلی	بارگی	ہیون

بافغانستان و قندهار  
پشتونستان و غلجیان  
و قندهار و قندهار  
و قندهار و قندهار  
و قندهار و قندهار  
و قندهار و قندهار  
و قندهار و قندهار  
و قندهار و قندهار

۳۲  
 محله طعن بفتح  
 فاج می جوید طین محو  
 کو حاج کردن و قوت  
 و طعین یعنی روزنه  
 کو حاج کنند ۱۲  
 و از لطف و غیب  
 شے منکر تا آخر  
 این میجوید اسم  
 ظرف است ۱۳  
 و فاعل کبر  
 و فاعل یعنی

بہارِ اہلِ قیام و آنرا

[illegible]















در کتابت من  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

یمنی	شایگان	توید	بشارت	بشری	طوبی	خرده	مقیم	تریب
لائق		خوشخبری					آفرین	
مرحبا	حبذا	شاپاس	تمنا	لیت	میلح	اباحت	جواز	درست
			آزاد		جائز			
محموز	حلال	سوغ	روا	کرامت	کره	نفرین	تفر	ستاف
				مکره		نفرت		
اطلاع	اعلام	وقفیت	استنبأ	آگهی	البلغ	تبلیغ	ارسال	یرسل
غیرداری					پهونجا		بیجنا	
مرسول	اجابت	اقبال	پدیرا	رضا	استرضا	اجابت	وداع	تودیع
	قبول کرنا		خوشنود		نصحت			
ترخیص	ارتخا	دستور	پدرود	منت	امنان	منبر	اصفا	سمع
			احسان			جمع	ستنا	
سمت	استماع	معانسه	مشاهده	مطالع	ملاحظه	نظارت	رویت	استفصا
		دیکھنا					پہوچھنا	
پریش	اشتغال	مشغله	استبداد	اصرار	باعث	اعتماد	اعتبار	اقتنا
	شغل کرنا		بجھنا			بھروسا		کسب کرنا
الکتاب	اکساب	افترا	ہتان	ظننت	فریبت	اتماس	گزارش	معروضہ
		تمت				عوض		
کفایت	کافی	التفا	بسنڈ	سبقت	اقدام	استقدام	اقبال	استقبال
مسر				پیش قدمی				

در کتابت من  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

در کتابت من  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



فی حکایت  
 فی علم اولی و دوم  
 فی غیبه و شوق و حب  
 فی لایع نفیس  
 فی جزای خلقت  
 فی خوش طبعی و  
 فی مودت و بغض  
 فی فرخ و دل صمد  
 فی یکایکات و نظایر  
 فی لایع و بغض  
 فی یکایکات و از  
 فی مودت و بغض

پیشانی	توسل	دست	ذریعہ	وساطہ	وسائط	تقوین	تحویل	حوالہ
پیش قدمی	وسیلہ				جمع	سنوینا		
سپردہ	نہرل	استہزا	سخرہ	متسخر	طیب	طیبت	مطابہ	فکاست
	ٹھٹھا							
ظرافت	لاغ	مزاح	خیانت	سرت	سرقہ	دزد	خائن	سارق
			چوری				چور	
دزد	لص	طارار	حرامی	رہزن	قطع الطریق	لصو	امین	متمن
					جمع	امانت دار		
مشرف	ناظر	موضوع	رعوت	رعنا	خود پسند	خود بینی	سرایہ	سریان
			نمودارانی				اثر	
سار	تاثير	شکایت	شکوی	غیبت	قبیعت	الشل	استشہاد	شہادت
	گمہ					گواہی ہنا	گواہی	
حجت	بیگنہ	برہان	دلیل	بینات	براہین	آدہ	دلائل	شواہد
			جمع					گواہان
شہود	حلف	یمین	مستم	شکیب	شکیبائے	صبور	مصطبا	عادت
	سوگند			مہر				نوع
سیرت	خصلت	شیمہ	داب	شامل	خلق	سیر	خصائل	اخلاق
						جمع		
عزم	قصد	صدقہ	عزیمت	ہمت	ہنگ	آہنج	بسیج	عزم
								جمع

[illegible]

از زبان و کلام  
و بیای و کلام  
عاری قصد و کلام  
ویای مجهول و کلام  
مفهوم اول الکرامین  
الکرامین  
آیهنگ ۱۲ فرزند  
نمیخواهد قصد و کلام  
فون و کلام و کلام  
و کلام و کلام















چهارم مسجد پیران حیات المصطفیٰ زیارت پنجاب مسجد زینب مسجد بنی عباس مسجد

نابین	کلمه معطر	قبله	بیت المقدس	بیت المقدس	مسجد	مسجد
مسجد	معاذ	سجاده	جانب	جهت	سمت	شطر
ناحیه	صوب	سوی	جواب	جہات	اکان	حوالی
لوحی	آفاق	گرداگرد	برای	جهت	بهر	بنابر
بنابرین	لهذا	زیرا	چرا	بلای	آری	نعم
لے	لا	لیس	معاذ	ملاو	عیاذ	مالجا
عوذ	کمف	توقان	گوناگون	متلون	متنوع	یتن
سیاحت	موجب	جهت	باعث	علت	رہگذر	وجه
زمنین	طرفین	جانبین	درون	اندرون	بیرون	خارج
پیران	حوالی	اطراف	افسانه	فسانه	داستان	حکایت

و قبل از شرفان  
بر زمین کعبه بود  
و معمول از آن نام  
شکر که هر یک است  
از زیارت مکان  
آباد است و از آن  
بسیار موانع و کثر  
طریق شکر  
بافتن و سکون  
نشان می بخشد  
و در میان  
از آن و در میان  
اول بهمن  
و در میان  
خانه و در میان  
کونین

المنزله منزه بالشمس و الشده























































الحمد لله الذي جعل  
الدين الاسلامي

منہدی روی

۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ

سنة الف

مکتبہ دارالعلوم

اسماء الحسنی

شاهان	ابرج	شیزه	اسیا	رها	مطحن	طاوون	آروع	جُشاش
جمع	روی		چسکی				دکار	
لغات	چشمای	آبا	محمد	پیمان	عهد	عمرت	کاج	کار
کوری	نکار			استدار			ترجها	
احول	آحد	واحد	فرد	مفرد	ادبار	مدبری	استغاد	استماع
	یک				بدینتی		فالمینا	
انبار	سیم	انتخاب	استیلا	انتم	اولا	نشاط	بازنگ	خیار
شریک	چنا		نبتان				کجورا	
بدرو	میل	پیک	فطیس	مطرقة	پنبه	قطن	پنبه دانه	حشمت
عمری	لخن				رونی		بنولا	
یلویش	معدت	تره	بقله	بقولات	خضریات	تیمار	درمان	چاره
عذر	بهاجی			جمع	جمع	عللج		
جبرات	دوغ	زرد	زرت	جارو	مکنه	مکنات	چاپلوی	لابه
دبی	جوار			تجارو			خوشامد	
تلق	تقصع	بریتلا	مستراح	میرز	حفت	مالار	خبر	نان
	پایخانه				مندوا		رونی	
برنج	ناخورش	ادام	خارش	جربنا	خمیاره	تمطی	خواب	نوم
خشکا	سالن		کجلا		انگدالی		نینه	
وسن	خاتون	بالو	خراج	بلج	درویز	دریوز	السبیل	رباط
	نلدی		محصول		گردانی		مسافرخانه	

قریب و غریب  
 کس کو کس کی نسبت  
 بافتن و بختی از یون  
 شدت و البیاد هم  
 از قاموس وراثت  
 منتخب شد و کثرت  
 بیجا شود و بعضی مردم  
 که بعضی بیجا و محلو  
 گویند غلط است بهم  
 در ادراک کبر

△△

در میان دل  
 معنی تمام  
 از فراتر  
 عشق  
 بجز این  
 که گویای  
 و زیارت  
 عشق  
 عشق  
 عشق

سازگار و در دست پرورش است از انظار اهل علم

بنفشه برون  
لوگین در  
مندی  
نیش خیزانه که  
اول و ثان و کس  
دیوایی و  
دین فانی















لغت  
 نفع بخش  
 دیکشنری  
 لغت  
 نفع بخش  
 دیکشنری

گنجینه	گنج	کنز	خزائن	کنوز	خفرت	مرغز	غویده	غید
مزان			جمع		بنی		کجا	
خام	غیبت	مالیوت	خیط	رشته	خیک	زق	قریه	قریب
	نامیده		ساکا		مشک			جمع
داروگر	امارت	دوتاب	دبس	عصیر	رجوت	رجوت	لجوت	مردی
ملکوت		شیره نلور			مردی			
رجز	حس	ارجاز	ارجاک	ریغان	غفون	شباب	ریچار	یکپال
پلیس		جمع	آغازیوان				آچار	
یکپال	رنزلق	ملحد	ملاحد	ساکت	صاست	مرداب	سرداب	نماختاپ
	بے دین		جمع	خاموش		تہ فانه		
شعجه	سفته	سکوت	صمت	سوغات	بریه	ارمغان	پیشکش	جہایا
هندوی		خاموش		تختہ				جمع
سید	حاکم	رئیس	سالار	متر	والی	امیر	ساوت	حکام
سوار							جمع	
روسا	امرا	صمیم	آذوقہ	ضعف	عین	مضا	سہل	عسیر
		خالص		دوچند	آسان			مشکل
شوق	عویص	عویصہ	محال	دشور	دشخوار	اشکال	عویصا	عسار
							جمع	تنگدستی
عسرت	افتقار	افلاس	فلاکت	معسر	مفلس	مفلوک	شیعب	شعبیت
				مفلکت		مفلک	جمع	

۵۹  
 لغت  
 نفع بخش  
 دیکشنری  
 لغت  
 نفع بخش  
 دیکشنری

لغت  
 نفع بخش  
 دیکشنری  
 لغت  
 نفع بخش  
 دیکشنری























الحاج بابا بکر

نام خداوند است  
 خوار از انوار و بزرگی  
 در گریبان و بزرگی  
 کار و نصیب و حکومت  
 در دامنش بیخ و ریشه و دولت  
 کار و کشت و مریه و  
 بر کمانه و در یکایک و نهی  
 در جانی نبوده و مرغی و بزم  
 و چمن و نان و خوش  
 و آینه و سن و سال

५७

ازین عبارته  
و ام اینا بدین ۱۲  
از جمله کلمات و معنی  
**مع** تنبیه الفی  
و غیرین هم در دست  
یعنی نشان و هم در دست  
ویاج و فرزان ۱۴  
**مع** و آن کو الایه  
و آن و آن که یوام  
حسبت و اما بر سر  
و دوست است  
زن

بر	بر	بر	بر	بر	بر	بر	بر	بر
مهربان	نیکوکار	زمین خشک	نیکی	بخشش	خوشنود عالمی	گذرم	بارش	بار
بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار
انبار	بزرگی	گرافتی	بزرگ	نیکوکار	نصیب	نصرت	دغل	بار
بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار
کار	کرت	مرتبه	بارگاہ	بسیار چیز	جائیداد	میوه	حمل نمان	بار
بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار
سازد طریقان	ہانده	امریا دیدن	صاحب تہ	بڑا	پتیل	چاول	مینڈ	پیل
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
سائقہ	پنج	اوپر	طرف	برابر	داسٹے	سبب	مسمیہ	بیا نیہ
ب	باب التاء الفوقانیہ							ب
معاوضہ								ب
تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب
طاقت	روقت	تہجدگی	روشنی	گرمی	پہیٹ	جھک	روشن کر	تھکم
تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم
غلبہ کرنا	حکومت کرنا	نرمی کرنا	مہربانی کرنا	پاک کرنا	زکوۃ دینا	نشان	مہر	دع
تمغا	تمغا	تمغا	تمغا	تمغا	تمغا	تمغا	تمغا	تمغا
موصول	فرمان	تعاویہ	اصنام	شمال	شمال	تھکم	تھکم	تھکم
تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم	تھکم
نازک	لکھنا	آدا کرنا	نام کتاب	محبت	امید	تھکم	تھکم	تھکم







الحمد لله

100

100

مجلس

卷之四

...

وَجَبَّ

10

卷之四

100

卷之四

م

سید محمد

...

و سنا دار  
رستی و کسرت و عدالت  
وام ال تعالیٰ منتبه  
ع علی اکبر  
و بالغ عین زور و دگر  
سختی خلعت و صورت  
فلقت و در ایش و صفت  
میسر سے آفتاب  
ع حول بالغ  
نیت و بار گردین

و قوت و توانی رسول  
مملکت بهمن و قمار  
همون مقام بود  
فکد و بار بر سرش  
بیا که می بیند و گوید  
و پادشاه در گردان و پیشتین  
نقشینه

چشم	چون	چون	چون	چشم	چشم	چشم	چشم	چشم
امید	ماند	جب	کیون	امید	ماند	جب	کیون	امید
باب الحاء المعجمة								
حاجب	حاجب	حاجب	حاجب	حاجب	حاجب	حاجب	حاجب	حاجب
ابر	دربان	جو بدار	شیر دره	کعبه	سم آسپ	هاکن	جمع	حضور
حضرت	حضرت	حضرت	حضرت	حضرت	حق	حق	حق	حق
نزدیکی	درگاه	کلمه تنظیم	جمع	اشه	ثابت	مزا دار	دایم	حق
حق	حلیه	حلیه	حلیه	حلیه	حلیه	حلیه	حلیه	حلیه
جمع	زیر	خلعت	صورت	خلعت	آرایش	صفت	جمع	بهرنا
حول	حول	حول	حول	حول	حول	حول	حول	حول
توت	برس	پیٹ	لحمان	برج	بو جہا شمانا	یو مجھ	گماہ	رسی
باب الحاء المعجمة								
خطر	خطر	خطر	خطر	خطر	خطر	خطر	خطر	خطر
اندیشہ	مرتبہ	بزرگی	آفت	شرمندہ	مزیادرس	نگہبان	رہبر	خطر
خفیر	خوردہ	خوردہ	خوردہ	خوردہ	خوردہ	خوردہ	خوردہ	خوردہ
کامد	ریزہ	عیب	باریکی	پنگاری	بزرگ	بہت	خوفناک	صاحب تہ

در این شهر واقع شده است  
فریدرکس و بیلگن  
دو نفر علی شریفات  
و نوروز خان  
و دولت محمد دوستی  
و جواد و عفت و بزرگ











[illegible][illegible]

باب الزا والمعمجة

[illegible]

باب السید المہملہ

سین	سن	سن	انسان	تساؤ	سادہ	سادہ	سبک	سبک
دانت	عمر	برس	جمع	بیرین	احصی	خالص	ہکا	بے وقار







































در این کتاب کلمات هم در محاوره اهل فارس و غریب و کثیر است عمل اندکی

هادر	هادر	هادر	هادر	هادر	هادر	هادر	هادر
ناچیز	باطل	مبل	راه رست	راستی	آلو	مستر	پیشانی
هم	هم	هم	هم	هم	هم	هم	هم
نم	مرد بزرگ	سردار قوم	زوجه	برای	همیشه	نقد عیال	خرچ
هون	هون	هون	هون	هون	همعنان	همعنان	هم
سبکی	نرمی	عزیت	آهستگی	آرام	همراه	برای	بسی
			هو	هو	هو		
			هم ذات	هم ذات	هم ذات		

## باب الیاء و التثانیة

یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی
دشمن	نافرمان	سپاهبگ	سلمان	توانگری	مال	دست چپ	لوت
یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی
دست راست	سوگند	توانائی	مرتجک	ترویدی	نسبتی	خطابی	مصدق
یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی
مستک	خامی	مضوی	تشیبی	مبالغی	وصدق	توصیفی	تفکری
		یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی	یاعنی
		استعرا	مغنی	ستغیری	مستداری		

این قسم کلمات هم در محاوره اهل فارس و غریب و کثیر است عمل اندکی

در این کتاب کلمات هم در محاوره اهل فارس و غریب و کثیر است عمل اندکی

در این کتاب کلمات هم در محاوره اهل فارس و غریب و کثیر است عمل اندکی







لایم معروف آنکه در تخطی باید نظا هر شود و یای مجهول تجا لات این بود و در ضمیان را و معروف و مجهول بر دو نوع میباشد ۱۲

بر و در ما و ای که با و کلمه دیگر آمیخته نشود معنیش حاصل نگردد و مثلاً از دید بر آید  
سوار شد و عمر در خانه نشسته است پس حرف با انضمام کلمه محتاج است بجلال  
اسم و فعل که محتاج نیست قاعده مبتدا و خبر و فعل فاعل را در عربی جمله  
و کلام میگویند و در فارسی فکرة و فعل را فاعل ضرورت و فاعل بر  
و قسم است ظاهر و ضمیر و ضمیر نیز بر دو قسم است تتر و باز و جمیع ضما  
در فارسی شش است ضمیر تتر فقط در واحد غائب میباشد چون آمد و در  
باقی پنج صیغه ضمیر با ز می آید و ضمیر جمع غائب نون ساکن بی دال موقوف  
چون آمدند و ضمیر واحد حاضر یای معروف چون آمدی و ضمیر جمع حاضر  
یای مجهول و دال موقوف چون آمدید و ضمیر واحد متکلم فقط میم ساکن  
چون آمدم و ضمیر جمع متکلم یای مجهول و میم موقوف چون آمدیم پس جمیع اینها  
افعال فارسی باعتبار ضما ثر مذکوره شش است و در فارسی برای تثنیه صیغه  
علمیه مضاف نیست و صیغه جمع برای تثنیه و جمع مشترک مستعمل است  
و فعل نیز بر دو قسم است لازم و متعدی لازم آنست که فعل بر فاعل تمام  
شود و بمفعول نرسد و متعدی آنست که فعل از فاعل در گذرد و بمفعول  
برسد و فعل لازم همیشه معروف میباشد و فعل متعدی معروف و



مجهول هر دو می بود اما معروف آنکه نسبت فعل بفاعل باشد و مجهول آن که  
نسبت فعل بمفعول بود و هر یکی ازین نیز بر دو قسم است اثبات و نفی اما اثبات  
آنکه فعل از فاعل صادر شود و نفی آنکه فعل از فاعل صادر نشود مثال الکل چنانکه  
ترید آمد و کتاب آورد و نیامد و نیارود و کتاب آورد و شد و نیارود و شد  
قاعده چون خواهند که مثبت منفی سازند فقط حرف نون نفی در اول  
صیغه اثبات در آرند تا منفی گردد چنانکه مثالش بالا گذشت

قاعده در بیان تعریف و ترتیب بنای صیغها از مضار

### و اشتقاق صیغ از صیغ

باید دانست که بعضی مضار نیز معنی مختلفه دارند چنانچه نمودن بمعنی دیکشتنا  
و کھانا کرنا و پرداختن بمعنی سوار نهادن مشغول نهونا خالی کرنا بحسب قرینه  
عبارت معنیش کرده میشود اما مصدر سیمیت که از و افعال ماضی مضارع  
و امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره مشتق شوند و در آخر آن ون یا  
تن باشد و همین علامت مصدر است و حاصل مصدر آنکه دلالت کند بر اثر  
فعل فاعل چون دانش و بنیش و کردار و گفتار اما ماضی فعلیست که بر این



گذشته تعلق دارد و ما قبل آخرش که تائی فوقانی موقوف یا دال ممل  
موقوف است ساکن میباشد مگر شاید که بیانش خواهد آمد و ماضی مطلق آن که  
زمانه اش از زمان حال نزدیک باشد یا دور و بجز حرف نون از آخر  
مصدر ساخته میشود چون نمود و پرداخت و بالحق ضامراً باز مذکور در  
آخر او پنج صیغه دیگر حاصل میشوند چون پرداختند پرداختی پرداختند  
پرداختیم و ماضی مسترب آنکه زمانه اش از زمان حال نزدیک باشد و  
بآوردن های منقنی و لفظ است در آخر ماضی مطلق ساخته میشود چون پرداخت  
است و ماضی بعید آنکه زمانه اش از زمان حال دور باشد و آوردن  
های منقنی و لفظ بود در آخر آن ساخته میشود چون پرداخته بود و ماضی  
استمراری آنکه دلالت کند بر دوام و استمرار در زمان گذشته و آوردن  
لفظ می در اول آن ساخته میشود چون می پرداخت و ماضی ماضی تمام آنکه  
فعل از فاعل با تمام مرسد و صیغه او همچون صیغه ماضی استمراریست  
و ماضی احتمالی آنکه وقوع فعل از فاعل مشکوک باشد و این ماضی احتمالی  
و شکیه نیز گویند و آوردن های منقنی و لفظ باشد در آخرش ساخته میشود  
چون پرداخته باشد و ماضی تمنائی آنکه کسی بر کار متروک مرغوب بخود یا دیگر

سید ابوالفتح  
مفتی محمد رفیع  
دینیہ پورہ فیضان  
نظامہ مدرسہ عالیہ  
سے آؤ رندہ ۱۳۱۶



تا سبب خورد و آرزو نماید و باوردن یا می مجهول در آخر او ساخته میشود  
 و صیغه ماضی تمنائی سه است چون پردختی و پردختندی و پرداختی  
 و مضارع آنکه بزمان حال و استقبال بهر دو تعلق دارد و علامت  
 او در آخر حال ساکن و ما قبل دال همیشه مفتوح میباشد بعضی آن را از  
 مصدر بنمایانند و بعضی از ماضی مطلق بابدال و از دیاد و حذف بعض  
 حروف مضار و بیان بنای مضارع مفصل و مبسوط در آخرین قاعده  
 می آید بعون الله تعالی و حسن توفیق و مضارع پرداختن پردازد می  
 و حال آنکه بزمانه موجود تعلق دارد و باوردن لفظ می در اول مضارع ساخته  
 میشود چون می پردازد و مستقبل آنکه بزمان استقبال تعلق دارد و باوردن  
 لفظ خواهد در اول ماضی مطلق ساخته میشود چون خواهد پرداخت و امر  
 آنکه کسی را بجاری حکم کنند و باوردن حرف با در اول مضارع ساخته میشود  
 چون به پرداختی آنکه کسی را از کاری باز دارند و باوردن حرف  
 نون نمی در اول صیغه مضارع غائب و مستکمل و میم مفتوح در اول صیغه  
 مضارع حاضر ساخته میشود چون نپردازد نپردازند میپردازید  
 نپردازم نپردازیم و نزد بعضی امر حاضر از واحد غائب مضارع



ساخته میشود بحدف علامت مضارع چون پرداز از پردازد و نهای  
 از نماید و تنی حاضر از امر حاضر ساخته میشود بزیادتی هم مفتوح در اول  
 او چون پرداز از پردازد و نهای از نهای و یا یککه در آخر مضارع باشد ساز  
 و باقی میماند در امر حاضر و تنی حاضر و حذف آن یا نیز جایز است و امر و امر و امر  
 دلالت کند بر دوام و استمرار در زمان استقبال و بآوردن لفظ می  
 در اول واحد امر حاضر ساخته میشود چون می پردازد و می نهای و همچنین با  
 منفی و لفظ باش در آخر صیغه واحد غائب ماضی مطلق مفید معنی امر در  
 میشود چون پرداخته باش و نموده باش و همچنان لفظ می در اول ماضی  
 مطلق و بای می خستنی و لفظ باد در آخر و افاده معنی امر و می می نماید چون  
 می پرداخته باشد و می نموده باشد و صیغه حالیه است که دلالت کند  
 بر هیأت فاعل و این صیغه واحد است و بآوردن الف و نون در آخر واحد  
 امر حاضر ساخته میشود چون زید و وان و خندان آمد و عم فالان گریان  
 رفت و اسم فاعل قیاسی از امر حاضر ساخته میشود بآوردن نون ساکن  
 و و ال مملو مفتوح و بای می خستنی در آخر و چون پردازنده و ما قبل نون  
 در این صورت مفتوح میباشد و بعضی کسور هم میخوانند و بعضی آنرا

۲  
 این صیغه را در امر حاضر  
 میگویند و در امر  
 مضارع و ماضی  
 و ماضی مطلق







با آوردن حرف با در اول و با و لفظ شود در آخر او چون پیر خسته شود و نهی مجهول ساخته  
 میشود با آوردن حرف نون در اول و و با و لفظ شود در آخر او چون پیر خسته شود و هم مفعول  
 ساخته میشود با آوردن هائی مخفی در آخر او چون پیر خسته پیر خستگان چون لفظ آیندن در آخر  
 امر حاضر سایرند مصدر متعدی حاصل میشود چون آموزانیدن از آموز و آوزانیدن از آوز  
 و این مصدر را مصدر ثنائی میگویند و از این مصدر نیز صیغهای معروف  
 و مجهول بهمان دستور مستور بر می آیند قاعده در بیان بنای  
 مضارع تعریفش سابق گذشت اما آنکه مضارع را از مصدر میگیرند  
 علامت مضارع را بعد حذف علامت مصدر می آرند و بعضی حروف  
 مصدر را تغییر و تبدیل میازند و آنکه آن را از ماضی مطلق بنا میکنند اگر  
 در آخر او حرف تائی فوقانی باشد باعتبار قرب مخرج بدال ممله بدل  
 می نمایند و اگر دال باشد بجال میگذارند و ما قبل دال فتح میدهند و بعضی  
 حروف مصدر را اسقاط و ابدال و مزید میگردانند تا ملتبس بماضی مطلق  
 نگردد چنانکه کشد کشیدن کشید و آید از آمدن و آمد و زنند از زدن و زد  
 چه در مضارع این صیغها اگر تغییری راه نیابد التباس او بماضی مطلق  
 اینها میشود و آل و مزج این هر دو فرقی واحد است لیکن خست لاف فقط

طه مصدر ثنائی  
 تعریف از آن جهت  
 بیانی که در مصدر  
 متعدی با آوردن  
 سه گانه اند  
 طه مصدر متعدی  
 و در سکون لام  
 تائی فوقانی منقطع  
 بنای مجهول ماضی  
 و مضارع  
 است از التباس  
 بنی بر ماضی  
 طه حال و ماضی  
 و مزج این هر دو  
 فرقی واحد است  
 لیکن خست لاف فقط







مصلحت در غایت  
 گسترش از گسترش  
 فی آید و پسین  
 مصلحت بلام  
 بدل می سازد

و انگیزه دار آنست که و گریزد از گریختن و بنیزد از بختن و سود از سوختن و غیاء  
 و گاهی بلام بدل شود چون گسلد از گسیختن و گسترش و اگر رای مصلحت باشد  
 بحال ماند چون برد از بردن و آورد از آوردن و افشارد و وفشارد  
 از افشاردن و وفشاردن و افشرد و افشردن و افشردن و فشرودن و فشرود  
 و فشرود از فشرودن و فشرودن و گستر و گسترده و گسترده و گسترده و  
 شمر و از شمردن و شمر و از شمردن و غیر آن و گاهی بنون بدل شود و این نشا  
 است چون کند از کردن و اگر رای همه باشد نیز بحال ماند مگر بنون زیاده  
 میکنند جهت دفع التباس چون زند از زندن بجز این یک مصدر دیگر  
 یافته نشد و اگر سین مصلحت باشد بقیه چون زید از زینستن و گرید از گریستن  
 و نگرد از نگریستن و غیر آن و گاهی بهابدل شود چون کاه از کاستن و خوا  
 از خواستن و جهد از حبستن و گاهی بنیای تحتانی بدل شود و چو آید از آستن  
 و پیراید از پیراستن و غیر آن و گاهی بدو حرف و او و یا معا بدل شود چون  
 جوید از حبستن و روید از رستن و شوید از شستن و غیر آن و گاهی بنون  
 بدل شود چون شکند از شکستن و ورخیزد از رخاستن و سپویدد از سپوینستن  
 تغییری خلاف قیاس راه یافته چه ورخیزد و الف را بنیای تحتانی و سین را



کے و فصل  
نشتن و کشتن  
مواضع و کلمات  
السنه

برای مجمره و در پیوند سین را بنون و دال مملک بدل نمودند و این شاد است  
و اگر شین مجمره باشد برای مملک بدل شود چون کار و از کاشتین و کشتین و گذارد  
از گذشتین و گذارد از گذشتین و انبارد از انباشتین و انکار و از انکاشتین  
و نگارد از نگاشتین و دارد از داشتین و غیر آن و در شود از شدین و آوریاد  
کردند جهت فصاحت اگر چه التباس نبود چه ماضی مطلقش انضمام شین آید و همشتر  
بفتح آن لیکن فصیح و متعمل نیست و در گذشت از کشتین شین بحال ماند و نویسد از  
نوشتن و نشستن و کرد و از گذشتین و هلد از نهشتین که درینها تغیری خلاف  
قیاس راه یافته است شاد است چه در نویسد شین را بیا و سین مملک بدل  
کردند و مضارع نشستن هم نویسد می آید بای موحده را بوا و و شین مجمره را  
بیا و سین مملک بدل ساختند و در گرد و شین را بر او و ال مملکتین بدل نمودند  
و در هلد شین را بلا متبدیل کردند و آختن و آشتن و شستن و شستن و شستن مضارع  
این مضارع نیامده و بایستن و شایستن بجز باید و شاید صیغه دیگر متعمل  
ندارند اگر فایا شد بای موحده بدل شود چون گوید از گرفتین و تابدا زیتان  
و یابد از یافتین و شتابدا زشتافتین و روید از رفتین و رفتین و شکید  
از شکیتین و گاهی بوا و بدل شود چون رود از رفتین و نشود از نشستن

کے و فصل  
نشتن و کشتن  
مواضع و کلمات  
السنه



و گاهی حذف شود چون پذیرد و از پذیرفتن و گاهی باقی می ماند چون بافتد  
 از بافتن و گاه از کافتن و گاه از شکافتن و شکافتن از شکافتن و گاه از  
 تفتن و در سپید از خفتن و خفتند هم آمده و سفت از سختن و گیر و از گرفتن  
 و گوید از گرفتن نیز تبدیلی خلاف قیاس واقع گشت شادوست چه در سپید  
 فارابیین مصله و بای فارسی بدل کردند و در خفتد و سفتد تا باقی ماند زیرا که  
 بنای این هر دو صیغه از صیغه ماضیست بقول بعضی که بنای مضارع از ماضی  
 سازند اما بقای تا که جزو علامت مصدر است آتش شدند و دست در نزد هر دو  
 فرقی نیست خلاف دال که آن جزو مشتکر است در ماضی مضارع هر دو میا  
 کمالا نمی و سوای این دو صیغه در صیغه دیگر یافته نشده اگر احیاناً یافته شود  
 نیز از قدرت خالی نباشد و آن حکم معدوم دارد و التا در کالمعدوم دور گیرد  
 فاراسا قط کردند و یا را بعد کاف پارسی بیاورند و در گوید فارابوا و یا  
 بدل نمودند و تفتن از قسم مقتضیست که مضارع و تعلق مضارع مثل است  
 و اگر میم باشد بای تهائی بدل شود چون آید از آمدن سوای این میصد  
 مصدری دیگر بنظر نیامده و اگر نون باشد باقی ماند چون افکند و فکند  
 از افکندن و فکندن و کند از کندن و افشانند و فشانند از افشاندن

خوان خوان کوهنا جهار تا چهار

در این کتاب  
 مضارع از مصدر  
 علامت مصدر  
 می آید پس قیاس  
 مضارع ماضیست  
 یا آید و سفتد  
 بی معلوم  
 مع الی  
 و شادوست  
 نیز از قدرت  
 مضارع از ماضی  
 میا را اگر  
 نامی فو قانی  
 بدل ماضی  
 تفتن  
 در بحث بنای  
 این کتاب  
 بود و قیاس  
 از این کتاب



و فشاندن و خواندن از خواندن و ماندن از ماندن و ستاندن از ستاندن و  
ورغلانیدن از ورغلانیدن و غیر آن و اگر او باشد با لطف و یاری تسمانی  
بدل شود چون کشاید از کشودن و آلاید از آلودن و آساید از آسودن  
و نماید از نمودن و فرساید از فرسودن و ساید از سودن و افزاید و فزاید  
از افزودن و فزودن و زواید از زدودن و آنداید از آندودن  
و رباید از ربودن و پیاید از پیودن و آرماید از آرمودن و پالاید از  
پالودن و فرماید از فرمودن و غیر آن و گاهی باقی ماند چون غنود از غنودن  
و بود از بودن و باشند نیز آمده و او را با لطف و شین همه بدل ساختند و  
و رود از رودن و نشنود از نشنودن و اگر یاری تسمانی باشد بغیر چون  
برد از بریدن و در دازد از دیدن و پرواز از پریدن و در و غار از در و گویان  
و چربد از چربیدن و چرتد از چرتیدن و پسندد از پسندیدن و شتافتد از  
شتافتیدن و باز دازد از باز دیدن و بار دازد از بار دیدن و تازد از تازیدن  
و آمرزد از آمرزیدن و گزدازد از گزدیدن و شپلد از شپلیدن و ترلزد از ترلزیدن  
و سنجید از سنجیدن و گرد دازد از گردیدن و گرد دازد از گردیدن و کفزد از کفیدن  
و یابد از یابیدن و تابد از تابیدن و پاید از پاییدن و خابد از خابیدن



وگاسد از گاییدن وگاود از کاویدن و سمراید از سمراییدن و اندیشیدن  
 اندیشیدن و سگالد از سگالیدن و مکد از مکیدن و ارآمد از ارامیدن و  
 آغاز د از آغازیدن و رماد از رمیدن و جوید از جویدن و شکید از شکیدن  
 و پاش از پاشیدن و نامد از نامیدن و لافد از لافیدن و از د از زدن  
 و زید از زیدیدن و زاید از زایدیدن و پرستد از پرستیدن و پندد از  
 پندیدن و طید از طیدیدن و لغزد از لغزدیدن و نمید از نمیدن و پرسد از پرسیدن  
 و ترسد از ترسیدن و هلد از هلدیدن و حمد از حمدیدن و چمد از چمدیدن و نگرد  
 از نگردیدن و بوسد از بوسیدن و پوشد از پوشیدن و نوشد از نوشیدن  
 و زارد از زاردیدن و خار د از خاریدن و ستاند از ستانیدن و ورغاند از  
 ورغانیدن و نالد از نالدیدن و پالد از پالدیدن و بالد از بالیدن و کوشد  
 از کوشیدن و کشد از کشیدن و کسید از کسیدن و خرد از خردیدن و خزد از  
 خزدیدن و چرد از چردیدن و کند از کندیدن و شکوهد از شکوهدیدن و  
 پژوهد از پژوهدیدن و طلبد از طلبیدن و خموشد از خموشیدن و دوشد  
 از دوشیدن و شپد از شپیدن و خسید از خسیدن و چکد از چکیدن  
 و جنگد از جنگیدن و جنبد از جنبیدن و خروشد از خروشدیدن و جوشد







می نمود نموده میشد نموده باشد نموده شده باشد نمودی نموده شدی نماید  
نموده شود می نماید نموده میشود خواهد نمود نموده خواهد شد بنمایند  
منها نموده شوند نمایند نموده

صرف کبیر مصدر لازم

پرواختن پرواخت پرواختند پرواختی پرواختید پرواختم پرواختیم  
پرواخته است پرواخته اند پرواخته اید پرواخته ایم پرواخته ایم  
پرواخته بود پرواخته بودند پرواخته بود پرواخته بودند  
پرواخت می پرواختند می پرواخت می پرواختید می پرواخت می پرواختیم  
پرواخته باشد پرواخته باشند پرواخته باشید پرواخته باشیم پرواخته باشیم  
پرواختی پرواختی پرواختی پرواختی پرواختی پرواختی  
پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می  
خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد  
پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت  
پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت  
می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می







می نماییدی نمایم می نماییم <sup>سریع</sup> نموده میشود نموده میشوند نموده میشود نموده میشود  
نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود  
نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود  
نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود <sup>سریع</sup> نموده میشود  
نمایم بنمایم <sup>سریع</sup> بنموده شود بنموده شود بنموده شود بنموده شود  
بنموده شود <sup>سریع</sup> بنمایم بنمایم بنمایم بنمایم بنمایم بنمایم بنمایم بنمایم  
بنموده شود بنموده شود بنموده شود بنموده شود بنموده شود بنموده شود  
می نموده باشی می نموده باشید می نموده باشم می نموده باشید <sup>سریع</sup> بنمایم  
نمایندگان <sup>سریع</sup> بنموده نمودگان قاعده فرق مابین ماضی و مضارع مثل  
آورد و آورد و آورد و خورد و خورد و ماند و ماند و خواند و خواند و غیر  
آنست که همیشه ماقبل آخر مضارع که دال ساکن است مفتوح و ماقبل آخر ماضی  
که تایی فوقانی موقوف یا دال محله موقوفست ساکن میباشد مگر جائیکه سکون  
متعذر بود آنجا بتغییر و تبدیل تفریق می سازند چنانکه آمد و است و زد که ماضی  
این هر سه صیغه ماضی نیز مفتوح است اما تعذر سکون در ز و از ان جهت  
که ز و کلمه ثنائی یعنی و و حرفیست اگر ز را ساکن نمایند ابتدا بسکون لازم آید







و بنفکند و بنفکند و بنفکند و گاهی همزه مقصوره را حذف کنند چون بنفکن  
 و بنفکند و بنفکن قاعده بداند که بعضی مضارع معنی لازمی و متعدی نه  
 دارند چون تاختن دوژنا و دوژنا و آینهختن ملنا ملنا برای مصدق  
 معنی شعار بزرگان و استادان تمثیلاً و تحت قلم آمد مثال لازمی و متعدی  
 لاحد رباعی مایست و بلند روزگار ان دیدیم و با فصل خزان و نو بهار  
 دیدیم و در راه طلب و واسپه می باید تاخت و تاختن شاه سوالن  
 دیدیم و مثال متعدی شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرماید شعر  
 هر جای مرکب توان تاختن و که جا با سپر باید انداختن و مثال لازمی  
 مولانا نظامی گنجوی علیه الرحمه فرماید شعر هر دم در آینه گر مرد می و که  
 با آدمی خوگر است آدمی و مثال متعدی هم او راست شعر خاک تو آن روز  
 که می بختند و از پی معجون دل آینهختند و قاعده اگر بر باضی لفظ باید و نشاء  
 و توانند واقع شود در اکثر جا افاده معنی مصدری دهد و لفظ خواهد بود بعضی  
 جا بحسب قرینه چون باید داد و شاید داد و توان داد و خواهد داد و گاهی  
 ماضی معنی مصدر و حاصل بالمصدر را مفید گردد چون کرد و معنی کردن کرد  
 و گفت بمعنی گفتن و گفتار شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرماید بیت



گفت عالم گویش جان بشنو و در نماند بگفتش کردار و ای گفتار عالم گویش  
جان بشنو قواعد امانه عبارت از آنست که فتح ما قبل الف را یکسر و  
والف را بیای می مجهول بدل کنند جهت وزن شعر چون کتاب و کتیب  
و حساب و حسب و رکاب و رکیب شیخ سعدی فرماید ابیات تا هر  
جا که بینی خط و لفریب و توانی طمع کرده نش و رکیب و بقدرت نگمدار  
بالا و شیب و خداوند و یوان روز و حسب و نزهی ملک دوران که سر  
در شیب و پدر رفت و پای پسر و رکیب و قواعد و انستین ضافت  
نیز از جمله ضروریات و لوازم فارسیست که بدون آن کلام مرعوب و محزون  
نمی شود و آن بر سه نوع است یکی اضافت بیانی که مضاف الیه بیان  
مضاف واقع شود چون پیل زید و اسب عمر و کسره مضاف را کسره چنان  
خوانند و دوم اضافت التصافیه که مضاف الیه صفت مضاف واقع گردد  
چنانکه آدم قابل مردم و انا و کسره موصوف را کسره تصافی نامند سوم  
اضافت تشبیهیه که مضاف تشبیه مضاف الیه واقع بود مثل علم و کوه  
علم یعنی علم مانند دریا و علم لبان کوه است و کسره مشبیه را کسره تشبیهیه  
گویند و درین هر سه نوع آخر جزو اول را کسره واجب و لازم است جزو



اول و جزو ثانی را در قسم اول مضاف و مضاف الیه و در قسم دوم موصوف  
 و صفت و در قسم سوم شبه به و شبه تعبیر نمایند و گاهی قلب میسازند  
 یعنی اول را با خبر و آخر را با اول می برند و این را ترکیب مقلوبی نام دارند و این  
 صورت آخر هر دو بحال خود می باشد ای موقوف می بود چنانچه جهان  
 شاه و فریه اسپ که در اصل شاه جهان و اسپ فریه بود قاعده لف و ش  
 عبارت از آنست که چند اشیا را بطریق اجمال بهم جمع کنند بعد از آن  
 هر یک شی را تفصیل سازند اگر تفصیل مطابق اجمال باشد مرتب کنند  
 ورنه غیر مرتب خوانند و سی طوسی گوید نظم هم بر وزن برد آن یل از جمله  
 بشمشیر و خنجر و گرز و کمند و برید و درید و شکست و بخت و پیلان را سر و سینه و  
 پا و دست و یعنی آن یل از جمله که مراد از محمود شاه مدوح اوست با استقامت  
 شمشیر و خنجر و گرز و کمند پیلان را سر و سینه و پا و دست برید و درید و شکست  
 و بخت و مثال غیر مرتب لا حد شهر افروختن و سوختن و جامه دریدن  
 پروانه ز من شمع ز من گل ز من آموخت و تنبیه معلوم نمایند که شست  
 حروف مخصوص بزبان عربیت و در فارسی نیابند مگر نحو التباس  
 کلمه کلمه دیگر چون صد بصا و جمله معنیش عدد و معروفست که بپندی



گویند و سید بسین مملک مغیش حضرت اگر صد بسین مملک نویسد التباس بس  
می آید همچنان دیگر الفاظ و آن هشت حروف نیست شرف الدین علی گوید  
قطعه هشت حرفست آنکه اندر پارسی ناید همی پرتانیا موزی نباشی اند  
معاف پزشت نواز من تا که است آن حروف و یاد گیر پزشتا و صا و صا و  
وضاد و طا و عین و قاف پز و چهار حرف مخصوص بنیان پارسیست  
بعربی نیاند الا ببدل چنانکه لگام را لجام و چین را سین بنخوانند که  
وَقَعَ فِي الْحَدِيثِ الصَّيِّحُ أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَضَعَهُ  
وَسَلَّمَ أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُلُّهُ كَانَ بِاللِّسَانِ هُ يَعْنِي طَلَبُ كُنَيْدِ عِلْمٍ أَلَا كَرِجَةً بَاشَد  
در چین و آن چهار حرف نیست لاحد نظم حرف مخصوص پارسی شد  
چار پز پی و چی و ژری و کاف ای مختار پز در کلام عرب بغیر بدل پز  
نشود هیچ گاه استعمال پسوای این قواعد مرقومه قواعد و ضوابط  
در کتب بسیارست کسیکه بهت رفیع و قوت فنیع دارد باید که در آنها جمع  
نماید اما جست بتدیان و متعلبان اینقدر اهم و لازم بود لهذا این  
کست ربی مقتدر تجریش سپرداخت اکنون بقسم ثالث  
آغاز می نماید بحجده تعالی و مینه



# فصل ثالث مختلف اللفظ مختلف المعنی

## باب الالف

اسم	ہامی	امروز	امشب	امسال	ابریت	ارنب	اشیانہ	اخلیل
نام	نامہا	آج کا دن	آج کی رات	آج کا برس	بچا گل	خرگوش	گھوٹلا	نام پندہ
ارزانی	ارزن	آرد	آردگر	آتش گیر	ہفتابغ	امروہ	آہک	استغفر
سستا	نام غلہ	آٹا	آٹے والا	چھٹا	پاکلی بھاجی	بنام	چونہ	قی
اوقار	ارسیا	آرٹب	اہتمام	ہمطکا	آماوہ	اندروہ	اخذ	امارت
ذخیرہ کرنا	حاجت	جمع	غفوری	آواز در	تیار	مٹا ہوا	لینا	حکومت
اخبار	آدینہ	آراچی	استعفا	استر	افادہ	استقاط	اشیات	اطفا
خبر دینا	جمعہ	گاہریاں	ٹوکرے چھوڑنا	چتر	فائدہ دینا	گرن	ثابت کرنا	بکھانا
اغماز	آلویت	امرو	انخطا	استلال	آشوب	امخوش	آنخوش	آمین
انگہ چوڑنا	باپ ہونا	بیریش	اوتار	دلیل چاہنا	فختہ	بھائی ہونا	گود	قبول کر
آمار	ایالت	ابصر	ابطال	ابدال	ابدال	ابعاوشہ	اتحا	آمارات
ن سستا	سیاست	کوڑھی	باطل کرنا	بدل کرنا	اولیاء علیحدہ	غرض ہوا علی	تکیہ کرنا	ہلاک کرنا
اشد	آجوت	آبوت	اجماع	اجلاف	اجنہ	آجوبہ	آجورہ	احداش
سنگ مرہ	بہرہ کل	مان ہونا	اتفاق کرنا	کنیگان	بازوان	جوابان	مزدوری	نوپید کرنا
احقاد	احرار	اھتان	عیانی	علاتی	اخیانی	اورار	اوعیہ	ارباب
اولاد	آزادگان	دامادان	برادر حقیقی	برادر بھروسہ	برادر داری	پیارا بھائی کرنا	دعا کین	صاحبان

اسم اور ہامی  
امروز اور امشب  
امسال اور ابریت  
ارنب اور اشیانہ  
اخلیل اور اخیل  
ارزانی اور ارزن  
سستا اور نام غلہ  
اوقار اور ارسیا  
ذخیرہ کرنا اور حاجت  
اخبار اور آدینہ  
خبر دینا اور جمعہ  
اغماز اور آلویت  
انگہ چوڑنا اور باپ ہونا  
آمار اور ایالت  
ن سستا اور سیاست  
اشد اور آجوت  
سنگ مرہ اور بہرہ کل  
احقاد اور احرار  
اولاد اور آزادگان















حباب	حام	حانوط	حاض	حنا	حمی	حنوط	حکاک	حاجز
بلبل	کبوتر	دکان	چوکا	مندی	بخار	عبر	جوهر برش	منع کنوالات
حلت	حامی	حُرمت	حُرقت	حلیب	حرفه	حران	حربه	حمله
حلال بونا	برهنه پا	حرام پنا	سوزش	دو قاز	پیشه	برقیصه	آهتیار	چوپرک
حسب	حصیر	حرارت	حقه	حلاوت	حیتر	حقیبه	حل عقد	حمال
موافق	بوریا	گرمی	درجک	شیرینی	کراشه هرچ	مرسته ششال	کوتایا پاندینا	باربه دوز
		حمیم	حمیت	حیلوله	حی	حوسله		
		آب گرم	خیرت	حائل بونا	زنده	معدیه مرغ		

## باب الحاء المعجمة

خرطوم	خرموش	خرمن	خوشه	خرطین	خردل	مخم	خیابان	خرلیف
سوزد	گلدنس	کلا	بخت	کیچوا	رانی	گولی	کیاری	خزان
خینا ط	خنیال	خل	خرمرو	خاور	خاقین	خازن	خشن	خلوت
دزی	پانزیب	سرک	کیوی	مشرق	شرق و غرب	خراچی	کمرکرا	تینان
خسوف	خرایان	خف	خک	خضرا	خفاب	خطه	خطمی	خفاش
چاندکن	خوش قیاد	پنهان بین	گوکمره	سبز	وسه	پارانه زین	گل خیره	شیر
خف	خفان	خلود	خول	خال	خفیک	خفته	خرق	خمس
موزه	چله	بیشک	گنای	تل	تالی	ششک	کرات	پنجشنبه

## باب الدال المعجمة

۱۰۸  
 لفظ با کبر  
 تشبیه طایفه با کبر  
 نیس و دودون ستر  
 کلان را گویند از  
 مردم و متشکل از  
 دودار و تشکر  
 شش خول و خفین  
 گنای دودان و گنای  
 از تشکر و تشکر  
 دودار و تشکر



سید الدین

نصیر دودال

سلیمان نامی

سری شریف

بکی حاکم

نخستین سید

مصلح علی

و صبحی

بیرونی

طهرت علی

سید شریف

بیروز	دیشب	دوش	دشاس	داور	دلو	دوده	دام	دراج
دورگه شسته	شب بخت	ایضا	کشتاچکی	حکم	دول	کاجل	جال	تیر
دائن	دالغرب	دیو باد	دبسان	درد	دیوک	دار الشفا	داصففا	والحرب
دوینده	دکسال	دوفان	دکتب	دلمت	دیک	دشفاخانه	دغایه کعبه	دملک کفا
دپا	درکه	دکات	دست افراز	دشنه	دیانت	دلک	دلک	دمار
لدو	دلقه دوف	دجمع	آرکار	دخبر	دینداری	دلمه بدکا	دمرغبر	دلاکی
	دولاب	دویت	دین	دیلمخ	دیر یاز	دست بر		
	دجخ آب	دوسد	دروغن	دسکن بیان	دیان دلا	دغلبه		

باب الدال المعجمة

دیل	دویت	دزوه	دومت	دومی	دوبال	دامل	دویج	دوبول
دوان	دولاد	دبلندی	دضمان	دکافور	دحبش	دفاقل	دغربوح	دلاغی
دخر	دخائر	دوق	دعاف	دوقت	دلیق	دوالبا	دوققار	دواقمر
دخیره	دجمع	دبیخا	دزهر قاتل	دسیر زبانی	دسیر زبان	دحبش	دسیر	دلقب
	دقوین	دولمن	دوفون	دولت	دوب	دوباله	دوبال	دجمع
	دلقب	دحبش	دحبش	دحبش	دحبش	دحبش	دجمع	

باب الراء المعجمة

دلاق	داسو	درنیه	دایکان	دراکمه	دراکله	درفعت	دراشی	دراشی
داسون	دغول	دکهری	دمفت	دبو	دسودی	دبلندی	دشوت	دشوت

بیروز دیشب دوش دشاس داور دلو دوده دام دراج  
 دورگه شسته شب بخت ایضا کشتاچکی حکم دول کاجل جال تیر  
 دائن دالغرب دیو باد دبسان درد دیوک دار الشفا داصففا والحب  
 دوینده دکسال دوفان دکتب دلمت دیک دشفاخانه دغایه کعبه دملک کفا  
 دپا درکه دکات دست افراز دشنه دیانت دلک دلک دمار  
 لدو دلقه دوف دجمع آرکار دخبر دینداری دلمه بدکا دمرغبر دلاکی  
 دولاب دویت دین دیلمخ دیر یاز دست بر  
 دجخ آب دوسد دروغن دسکن بیان دیان دلا دغلبه  
 دیل دویت دزوه دومت دومی دوبال دامل دویج دوبول  
 دوان دولاد دبلندی دضمان دکافور دحبش دفاقل دغربوح دلاغی  
 دخر دخائر دوق دعاف دوقت دلیق دوالبا دوققار دواقمر  
 دخیره دجمع دبیخا دزهر قاتل دسیر زبانی دسیر زبان دحبش دسیر دلقب  
 دقوین دولمن دوفون دولت دوب دوباله دوبال دجمع  
 دلقب دحبش دحبش دحبش دحبش دحبش دحبش دحبش دجمع  
 دلاق داسو درنیه دایکان دراکمه دراکله درفعت دراشی دراشی  
 داسون دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت  
 دلقب دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت  
 دلقب دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت

دلقب دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت  
 دلقب دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت  
 دلقب دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت  
 دلقب دغول دکهری دمفت دبو دسودی دبلندی دشوت دشوت



لکھنؤ  
 جامعہ اسلامیہ  
 دارالعلوم  
 دارالافتاء  
 دارالترغیب

رز	رتان	رقیه	روئین	رویا	راکد	راکب	راجل	رطل
روخت آلود	انار	منتر	پهرس	خواب بکینا	آب استاده	سوار	پیاده	سیاه غیر آلود
رلق و رقت	رحب	رحم	رحمان	القیمری	رخام	رقبه	رلقة	روئین
باندھن کھن	زلزلہ	سنگسار کنا	زیادتی	پہچھے پاؤں پٹنا	سنگ مرمر	گردن	رسمی	دھوکا سوار
رعاف	ربیع	رطوبت	رفض	رہن	رالق	رابطہ	رامیہ	رامی
خون بینی	بہار	تری	چھوڑنا	گریو	آب جاری	علاقہ	زمین بلند	تیر انداز
ریا	رباب	ربع	رزمہ	ریشام	رشد	رشت	رضاع	رغم
سود	نام ساز	چارم حصہ	بقیہ جابہ	نقاش	راہ ست پانا	چوٹنا	شیر خوارگی	برعکس
رفاوت	راک	راہن	رہاقت	رہبانی	رہبان	المینون	رہبان	رہبان
ہمراہی	مادیانا	گرد و ہندہ	ابتدا بلوغ	زہر ترسیان	حوا و روزگار	چ	م	م

باب الزائد العربیة والفارسیة

زاد	زاجرب	زنجیل	زرینج	زنور	زاجر	زئیر	زانعلو	زادوم
حوشه	بلدی	سونمته	هرتال	مکی شمد	منع کنده	آواز شیر	نام سلخ	وطن
زیب	زبان بند	زبرج	زید	زبرجد	زبان گیر	زبان پیش	زبل	زبانان
مویزه	تعویذ	زیت	کف	زمرد	جاسوس	بیدارگوی	سرگین	دریا مان وزغ
زبانیه	زباه	زحام	زخاک	زخرف	زخاف	زرقا	زصرخ	زرسفید
=	پشتما پلنی نذر از دحام	پیدا آب	آرایش	جمع	نک کبودیم	اشرفی	روپیر	
زرنباوه	زرافه	زرعقیری	زرمغری	زقوم	زالال	زی	زارخا	
نمرکچور	اشترگاؤ	ایضا	زرخالص	ایضا	سنید	آسیاق شیرین اندازہ	سودده گو	

[illegible]











صق	صکا	صلیل	صمیم	صنعت	صنعت	صانع	صنادید	صنوف
جانور شکاری	تجارت نویس	آواز آهنگ	خالص	کارگیری	ایضا	کارگر	سرواران	مجموع صنعت
	صنایع	صنان	صنوا	صندلی	صنوار	صیل	صیرورت	
جمع صنایع	گنده اقل	بروز آهنگ	چوکی	حوادث زمانه	آواز آهنگ	پهنا		

## باب الضاد المعجمه

ضجیع	ضجیت	ضد	ضرورت	ضعف	ضعف	ضیف	ضیوت	ضاجر
مهمان	نفری	خلاف	حاجت	بیوشی	نا توانی	ممان	جمع	دل تنگ
ضال	ضالین	ضابطه	ضابطه	ضجرت	ضخل	ضرع	ضمن	ضمان
گزاره کننده	جمع	قاعده	جمع	تنگدلی	آب اندک	پستگانی و غیره	اندون	پذیرائی
ضلع	ضما	ضربه	ضمیر	ضیق	ضربان	ضریک	ضرب الفتح	ضرات
استخوان پهلوی	لیپ	پانسه	نام گل	دما	طپش دل	توپ	شادیانه	نابینائی
	ضخوت	ضبح	ضحکه	ضخوکه	ضرب			
	چاشت	آواز دریا	مسخره	ایضا	الوان			

## باب الطاء المهملة

طائر	طیور	طاووس	طباخ	طبخ	طراز	طریقین	طالح	طامح
پرند	جمع	مور	باورچی	پکانا	نقش	پلک مارنا	بدکار	سرکش
طامح	طلوع	طامت	طباب	طعم	طبال	طبخون	طغیان	طل
بدست	ابرک	آینز بانی	دوری	مزه	نقارچی	چوب سنج	صدت گذرنا	شبنم















# باب القاف

قرعه	قلیان	قمار	قدغن	قصاب	مقنس	قاشق	قرنفل	قابله
پانسه	حقه	سما	تاکمه	مقاله	پنجره	چمچه	لونگ	دانی
قاهره	قشقه	قاش	قراقر	قرص	قزاق	قساوت	قویا	قیلوله
غالب	میکا	بجاکم	آواز شکم	کھیرا	ٹھک	سنگدلی	داد	خواب شیراز
قبقاب	قتیل	قتل	قذر	قذر	قزاح	قرع	قراپه	قرمچہ
کھڑوین	مقتول	جمع	پلمیدی	پلمیدی	آجیان	کدو	شیش	طبعت
قره	قرطه	قرضه	قرز	قراگند	قستمه	قشوه	قشر	قصو
روغنی چشم	گوشواره	ریزہ سیم در	ایریشم	چلہ ایشم	نافه شک	سخت دل	پوست	انتها
مقصب	مقصه	مقضات	مقصاب	مقلمیر	مقلامه	مقظه	مقلت	مقفل
سے	کاسه	قاضیان	گرمیان	پوست پاک	زن شپووت	جای بلند	کمی	آواز صراحی
قملہ	قلاوه	قلبه	مقتمه	مقاعت	مقطار	قنیه	قواس	قواسع
سرکوه	گردن بند	ناگر	نام طرف	نامی شدن	یک پوست	میرایه	کمان گر	حوادث زمانہ
قوصره	فتیس	قاب	کاف	قافم	قاب سین	قبله	محبہ	مقبتری
جوال خرم	نام مجنون	طبق طعام	نام کوه	نام جانور	مقدار کون	بوسه	زن بدکار	شتر بزرگ
			قذعل	قرا	قرا			
			شتر قره	چند بابک	خ			
باب الکاف العربیہ والفارسیہ								







بالفتح وای می  
 جوال خود و مقام  
 شاعر و شاعر  
 از عیب و از  
 منتخب و طبع

لالا	لاریب	لیقه	لوث	لولی	لیف	لاذغ	لاابالی	لبا
روشن	بیشک	مضودوات	آلودگی	کپنی	ریشه	گزیده	بنه پودا	پیوسی
لید	لبیل	لبنان	لثوم	لش	لحن	لولوگم	لیوس	لیج
مال بسیار	کونی	نام کوه	بورسینا	مسوره	آواز خوش	نام گل	بنه فیرت	مدل
بالبسم								
موس	مکل	مضغه	مست	مشکین	مشکور	ماش	مشک	ملح
کیسار	سرمهانی	نکه نگوخت	پچاچه	گدری	پچوچند	آرد	لاکه	نمک
محکم	مقصر	ممنون	معافه	منفعت	مشکور	مست	مأده	متونی
پکری	تصنیعی	اسمانند	گلخانه	بخشنه گنا	شکرکیا	خوشنوی	دستخوان	مراهورا
مترجم	متولی	مترین	متنبه	محبس	مخلوط	مشتنی	متونی	مادیان
ترجمان	مالک کام	دیندار	خبردار	قیدخانه	مالاهورا	جیدکیا	تمام کیا	اسپاده
مزعول	مروچی	مفت	مسار	مسل	مشت	مصون	معین	معصوم
گهنگر و لال	مروت	دوری	سیخ آهنی	جلااب	گهونسا	ممنوعه	کان	بیگانه
منعیدان	منقذ	منشار	مکالمه	مکسران	منسل	ملوث	مقام	ملت
بول	گذرگاه	آره	باهم گفتگو	چوری	چشمه	آلوده	خورگاه	مذهب
متعد	مناجات	منتق	منقشه	موسا	میعاد	مایلخوایا	ماخولیا	منفعه
معدوم	دعا	آندده	جھکرا	عقور	وحد	خلل معنی	انیشا	گرفت
ماهر	ماجور	ماقات	ماهریت	ماهر	ماو الحیات	ماوود	ماخذ	ماخوذ
جای پیش	اجریا	اچیز شد	استادکار	آب حیات	کلاب	جای گرفت	گرفته شده	























ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س  
 ع ف ص ق ر ش ت ث ی ح ذ ر ض  
 ی غ پ و این را حساب جمل و حساب ابجد نیز گویند و کلمات  
 ابجد هشت کلمه معروف اند چنانچه ابجد هوز حطی کلمن سغص  
 قرشت شخز ضطغ قطع یگان شمار از ابجد حساب حطی  
 پس آنکه از کلمن ده ده ست تا سغص پس آنکه از قرشت تا ضطغ  
 شمر صد گان بود از حساب جمل شد تمام سغص و معانی این  
 الفاظ مذکوره صاحب مدارالافاضل چنین نوشته اند ابجد  
 آبی و جَد فی المعصیة یعنی پدر من که آدم بود یافته شد در گناه  
 یعنی گناهی از وجود آمد هوز + ای اتبع هوا یعنی پیروی کرد  
 هوای نفسانی خود را حطی + ای حط ذنبه بالتوبة و الاستغفار  
 یعنی کم کرده شد گناه او بتوبه و استغفار کلمن + ای تکلم بکلمه  
 قتاب علیه بالقبول والرخاء یعنی کلام کرد بکلمه است قبول شد  
 توبه او سغص + ای ضاق علیه الدنيا فافیض علیه یعنی  
 تنگ شد برود دنیا پس ریخته شد برو و قرشت + ای اقرب بکلمه



سلفی فیضی  
نور و سکون  
زنی مجید از تو خدای  
مهر و مهربانی  
آفتاب و نور  
میان مردم

129

فَشَرَفَ بِالْكَرَامَةِ یعنی اقرار کرد و بگناه خویش پس شرف بگراست یافت  
شخصه امی أَخَذَ مِنَ اللَّهِ قُوَّةً یعنی گرفت از حق تعالی قوت را + ضَمَطَ  
امی مَسَدًا عَنْهُ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بِالْعِزِّ مَعِيَتِ یعنی بند شد از و نزع  
شیطان بعزیمیت امی بجلال حق و توحید و بعضی نوشته اند که ابا جواد نام بود  
بود که ابی مخنف آنست و هفت کلمات باقی اسمای هفت فرزندان او  
چنانچه در صراح و غیره تصریح آن کرده اند و بعضی نوشته که مرا حمر نام مرد بود  
که خط نوشتن اجداد است و این هشت کلمات اسمای هشت فرزندان او  
و در رساله ضوابط عظیم معنی هر هشت الفاظ مذکور چنین نوشته است اجداد غار کرد  
هوز در پیوست حطی واقف شد کلمن سخن گوشت عطف ز و آموخت فرشت ترتیب کرد  
شخصه نگاهدشت ضَمَطَ تمام کرد ثُمَّ كَلَامُهُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ  
هر که خواهد که در خواندن و نوشتن بهره وانی حاصل نماید باید که این فرنگ  
را از اول تا آخر و تصاریف هر مصداق لازم و متعدی را مع تعریفات ترتیبات  
اشتقاق صیغ بطرز مرقومه فصل ثانی ضبط کند انشاء الله در عرصه چند روز فارغ  
گردد بهم میرسد استعدا کامل در نوشتن و خواندن پیدا میشود و از کتب فرنگها میگیرد  
و قواعد فرس تفهیم میکند و توقع از متعلمان و متمتعان آنست که مولف را



از دعای خیر و مغفرت محروم و کسی نسازند زیرا که برخی از علمای کرامیه و لایف  
این کتاب صرف نمودم و بر قول حضرت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه رستم  
نظم بماند سالها این نظم و ترتیب پوزما هر زوره خاک افتد بجائی پوزغرض  
نقشیت کز پایا و ماند پوز که سستی را نمی بینیم بقائی پوز ما صاحب دلی روزی  
بر حمت پوز کند و حق این سکین دعائی پوز اللهم تقبله مینى و اجعله لی من  
الباقیات الصالحات و انفع به الطالین بقضدک کریم انین یا ارحم  
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی شهر الحرب المکرب مکنه اردو  
و نو دجری و تمام آگاه شود و حقیقت که نزد خاص و عام پسندیده آید و  
مقبول بارگاه حق جل و علا گردد و ان شاء الله علی الاکرام و الصلوة  
و السلام علی سید الاکرام و الیه العظام و احکامه لکرام  
الی یقیم القیام و المؤلف متوطن بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد خطنه  
من الآفات و البلیات و منها من الحواش و النوائب بالبنی و آل الامجاد  
خاتمه الطبع شکر و احسان خداوندانم که درین هنگام برکت الضام از تلخیصات و ان  
نکات خفی و جلی جناب خواجہ محمود علی نسخہ فرہنگ محمودی باہتمام راجی غفران  
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و زمیت یافتہ خدمت برادر محترم محمد مصطفی خان  
ادخلها السد فرادیس الجنان و اول صفر المظفر ۱۲۹۱ هجری طبعه انطباع پوشیده لباس ارتسام کثیره  
و جہ مترجم بر خاتمہ رسانند معنی کہ کتاب طبع مطبع نظامیست مہر و دستخط منتم ثبت گردید

۱۲۷

محمد عبد الرحمن بن  
محمد عبد الرحمن بن  
محمد عبد الرحمن بن

العبد  
محمد بن محمد روشن خان خفی تعلیم



## جدول فہرست غلام افروزنگ محمودی بعد نظر ثانی مصنف

نمبر	نمبر	غلط	صحیح	نمبر	نمبر	غلط	صحیح
۲	۸	متحد المعنی	و متحد المعنی	۳	۶۳	حرب جوت	حرب جوت
۵	۲	خرگاہ	دورگاہ	۴	۱۱۵	باو شرط	باو شرط
۱۰	۵	نشان	نشان	۲	۱۰۸	حامی	حانی
۱۰	۱۵	نشان	+	۴	۱۰۹	دیر باز	دیر باز
۱۰	۲۳	علی	اس علی	۶	۱۱۶	تقفہ	تقفہ
۵	۳۲	بیت	مبیت	۵	۱۱۳۲	ناشرہ	ناشرہ
۶	۳۳	مکرہ	مکرہ	۱۰	۱۳۲	وند	وند

خاتمہ الطبع منطوم مع قطعات تاریخ طبع از محمد عبد الرحمن خان شاہ صاحب طبع و نظر

تغافلہ عجیبہ در کتابیت	باوراق جهان خوش انجمنیت	ز طبع خواجہ محمودی جاہ	شد تا بند این ہنگام
دین طبع رسید از حد آلود	بصورت طبع کرد جم بسیار شاد	ہر قطعات سال طبع گفتہ	و در معنی بسک ظہر سفر

## قطعات تاریخ طبع

چون بنگ محمودی شد طبع	ندارد مثل خود در دہر ثانی	سال طبع این ہنگام	از شاہ گرفت خوش معانی
-----------------------	---------------------------	-------------------	-----------------------

## ایضا در بحر مل سدر

خواجہ محمود بہر فیض عام	کرد این ہنگامی چون اجتماع	نام خوش افروزنگ محمودی نہا	از لغات محمد شد اختراع
	کرد شاہ طبع دریا صفا	کشف فیض ست سال انطباع	

## ایضا در بحر خفیف

شد بہجت طبع این ہنگام	گشت مطبوع طبع اہل جان	بہر تاریخ سال از شاہ گرفت	تا تعین گفت فیض نشان
-----------------------	-----------------------	---------------------------	----------------------

تاریخ طبع از شیخ محمد یعقوب صاحب ہر طبع و نظر

افروزنگ نو از خواجہ محمودی	مطبوع گشت چو بہجت تمام	یعقوب گرفت ہر طبع تاریخ	از باب بعد ان طبع بدی
----------------------------	------------------------	-------------------------	-----------------------

استقامت در بیان ہر باب قانون بہر طبع و نظر ثانی +